

جناب آقای موسوی کرمانروی

ارتحال واجد ماجد و عروج ملکوتی آن عالم تحریر و  
سلاک الهی، پدر بزرگوار آن جناب را با قبول نصیر و تأخیری  
سبب عدم اطلاع، بشما تسلیت می‌گویم و مقاله و عندلیب  
فصاحت به پوست ارسال می‌رود که اگرچه ناگنایب است، شاید  
بخواند زمانی اندک باعث اطفاف خاطر عزیز که به سبب آن  
مصیبت، حزن و غم زده شده است، بشود سلامت و توفیق  
شما را از ایزد متان خواستارم. ابوالفضل معتمد

## عندلیب فصاحت



استاد دکتر ابوالفضل مصطفی

«چو عندلیب فصاحت فرو شد، ای حافظه»

«تو قدر او سخن گفتن دری بشکن»  
پرنده‌های زیبا، نه چندان بزرگتر از گنجشک، و شبیه به آن، در سایه  
روشن برگهای درختان، با رنگ نامرئی خورد، گوی تا از خواب بیدار  
شده، همچون ماهی بی که در آب شنا می‌کند، با چالاک از شاخه‌ای  
بشاخه‌ای می‌جهد. سپس برپندری شامه‌ها می‌نشیند، و بناگاه آوای  
دلنشین از حنجرهٔ مثنوی خود که هفت گنبد افلاک را پر می‌کند. شاید از این  
طرفی می‌خواهد پیام همیشگی خود را به جهان هستی و شاید به جفت  
خود، یا به معشوق که می‌گویند «گل» است، بفرستد.  
این پرنده خوشنوا، عندلیب و همان بلبل است که او را هزار دستان  
و هزار آواز و هزار آوا و نیز «زندان» و «زند لاله» و «زند خوان»  
گفته‌اند. و بدانگونه که در لابلای شامه‌ها و برگهای درختانی، پس  
سرود و سپیدار، و بید و شمشاد و گلبن‌ها، می‌خزد در سرودهای  
شاعران، از رودگر گرفته تا «بهاره دیده می‌شود و با گلها و بوستان و  
چمن و صحرا، و سحر و فصل بهار نیز مانوس است و با مرغانی چون  
سار و ششلی و فاخته، در تناسب، و در تباین حتی با غراب و باغ، در  
شعر هم‌رایی دارد:  
ساقی، گزین سیزه و می خور بسیارگ ز سر  
کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب

رودکی<sup>۱</sup>

چه چنبرهای باقوتین بروز یاد گلبنها  
چهنده سبیل و ششلی چشو بازیکر به چنبرها

منوچهری / ۲۱

شنیانگرات فاخته و عندلیب را  
بشکت نای در کف و طنبور در کنار

منوچهری / ۲۹

بلبل بشاخ سرور بره میس مسفر  
مخاغان به اسیر سمره سرآوند از آنکسیر

منوچهری / ۱۶۹

نه عجب گزرفرو رود نفس  
عندلیب شراب هم نفس

و از روزگاران کهن، عندلیب به سبب چهرهٔ دل‌انگیز و نعمات  
موزون، در شعر فارسی بخصوص، و در ادبیات مشرق زمین عموماً،  
مقام و شهرتی داشته و می‌گویند در یونان هم از اواخر قرن پنجم پیش از  
میلاد و از زمان «آریستو فانس»<sup>۲</sup> در تمثیله و تحلیل نغمه‌ها و شناخت  
الحان و سیلابهای اصوات او کوشش به عمل آمده، ولی توفیقی چند  
در آن باره حاصل نشده است.<sup>۳</sup>

و عندلیب و «عندلیل» و «عندیل» با تحریف و تصحیف و با جمع  
و «سامل» را «تازیت»

جروس دستان گوناگون همی زد  
بستان عندلیبی از عسادل

منوچهری / ۵۲

و «عندله» بانگ کردن بلبل است و «عندلیکان» با تصغیر و جمع  
فارسی در هفت‌های «کله شرح» و «چنگ زن» همواره با «پاسنپیکان  
بشد روی مشکباز» در شعر منوچهری نیز دیده می‌شود:  
بسا عندلیکان کله شرح چنگ زن  
بسا پاسنپیکان بشد روی مشکباز

دیوان / ۳۰

و «بلبل» نام دیگر عندلیب، در جمع «ابلبل» واژهٔ مشترک تازی و  
فارسی است، و «ابلبل» هم‌ریشهٔ «بلبل»، جمع بدلون مفرد، به معنی  
گروهها و دسته‌های پراکنده، در فارسی پرنده‌ها است. به نام پرستو یا  
پرستک و چابله، و در عربی نیز «عطفاف» است.

در شعر فارسی، از عندلیب با صفاتی چون خوشگویی و خوش  
نغمه، خوش آهنگ و خوش نوا، و خوش سرانه و خوش نواز و  
شیرین نفس و آتش زبان و آتش نوا، رنگین نوا، نوا ساز و نوایر دواز، بلند  
صغیر و شوخ زبان و هنگامه طراز، و شوریده و بی‌درد و بی‌سائق، و بلند  
محبوب، جمیل و جمیلانه، و کعبه<sup>۴</sup> و غزل گوی و مدح خوان و  
مشائق و بسیار گوی و بی‌دل، و بردستان و خوش سرای و خوش سخن  
و خوش گوی و دستان سرای عاشق و سودایی، و غزل خوان و فریاد  
خوان و مست و دستان سرای و مسبور و عاشق<sup>۵</sup> و یکسانه: «میخ

در غنچه‌های همنوز و صفت عتدلیب هست  
غزل/ ۶۳

نه من بر آن گل عارض غزل سرایم و بس  
که عتدلیب تو از هر طرف هزارانند

غزل/ ۱۹۵

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخواست  
عتدلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد  
غزل/ ۱۶۹

و در شعر ملک الشعراء بهار:

یک مرغ گزینتار درین گشتن و بران  
تنها نفس ماند و هزاران همه رفتند  
دیوان / ۲۰۰

و نیز «زندباغ» یا «زند واف» و «زند لاف» نامها یا صفاتی دیگر  
برای عتدلیب است. و نیز «زند خوان» که صفت زردشتیان و «به دینان»  
است و زند شرح و تفسیر اوستا به پهلوی است و به دینان شرح اوستا  
و ادعیه را با صوتی خوش می‌خواندند. و زند آواز یا دستگاهی است  
به نام «شوره» که به غلط آن را «بیات ترک» هم می‌گویند.

و «زندبیک» تعریبی برای زندبیک و صفتی الحادی است. درباره  
کسانی که تفسیر اوستا را به طور غیرمجاز اجرا یا آن را تفسیر برای  
می‌کرده‌اند. زندباغ و زندباف در معنی زند خوان که صفتی دیگر برای  
ببل است در شعر منوچهری نیز آمده است:

ببل شمرین زبان پر جوژین، راوی شود  
زندباغ زند خوان بریدین شاعر شود

دیوان / ۲۲

بر بید عتدلیب، زند باغ شهریار

بر سر، زند و اف زند تخت اردشیر<sup>۱۰</sup>

دیوان / ۳۳

زند و افستان پهلوی، زند ز سر برخواستند  
ببلان وقت سحر زیروستا جنبانند<sup>۱۱</sup>

دیوان / ۱۵۲

«و سخن گفتن پهلوی» در شاهنامه فردوسی، در ابتدای داستان یا  
سوکنامه جنگ رستم و اسفندیار که به «ببل» در سرگاه نسبت داده  
شده است یادآور زند خوانی این پرورنده خوشنواست:

بگه کن سرگاه تا بشنوی

زببل سخن گفتن پهلوی

نداره بجز ناله زوبادگار

همی نالد از رنگ اسفندیار

و سخن گفتن پهلوی همان «گلبانگ پهلوی» است در شعر حافظ و  
گلبانگ آوای بلند درویشان است در حال شور و انبساط:

ببل به شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی



خوشخوان و مرغ چمن و مرغ سحر و مرغ صبح خوان و مرغ نغمه‌سرا  
و مرغ خوش الحان و مرغ عاشق یاد شده است.

و مرغ در اصطلاح عارفان تمثیل، یا رمز انسان سرگشته و عاشق  
است و مرغ جان، روح انسانی و روح اعظم است از جهت آنکه مظهر  
ذات حق تعالی است. و «مرغان مرز» گوی در شعر حافظ می‌خواند  
کنایه از شاعران مدیحه سرا و خطیبی دریاری و ریاکار باشد:

نواوی بلبیت، ای گُل، کجا بستند آفتند  
که گوش هوش به مرغان مرز گسو داری  
غزل/ ۲۲۶

و نامهای «هزار آوا» یا «هزار آواز» و «هزار داستان» در شعر  
منوچهری نیز همان ببل و عتدلیب است:

تا هزار آوا از سرو برآرد آواز  
گوید: آوا مزن ای برآرد رود بلباز  
که بیازی وی و زخم تشوید دور و دراز  
عبادان را همه در مومعه پیروزند نساژ.

دیوان/ ۱۵۹

هزار داستان این مدحت منوچهری  
کنند روایت در مدحت ابوالعباس<sup>۸</sup>

دیوان/ ۲۲

و در شعر حافظ «هزار» و «هزاران» نیز در مفرد و جمع با ابهام  
مترادف با عتدلیب است.

روی تو کسی ندید و هزارت رفیب هست

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل  
تا از درخت نکتة توحید بشتوی

غزل / ۲۸۶

و عشق عندلیب و شیدایی او به گل معروف است و زبان زده همه  
است :

غرور حسنت اجازت مگر نداده، ای گل  
که پرستی بکنی عندلیب شیدا را

حافظ غزل / ۲

بر عندلیب عاشق گر بشکنی قلبس را  
از ذوق اندرونش پروای درنباشد

سعدی ۱۲

اما به درستی نمی دانیم که این تمثیل از کی و از کجا پدید آمده  
است و نمی دانیم به وسیله کدام - خنوز در شعر او ساخته است. و از  
نخستین طلایه داران شعر فارسی چون ابو عبدالله جعفر بن محمد  
رودکی، متولد بسال ۳۲۵ یا ۳۳۰ شاعری در دست نفریم که بلبلی را  
عاشق گل بداند و گفته است که بلبلی نغمه های خود را برای جفت و  
«پاره» خود می شراید و جواب هر نغمه ای را از او می طلبد:

آمد بهار خرم، بارنگ و بوی طیب

با صد هزار نوحه و آرایش عجیب

بلبل حسی بخواهد یار از درخت سرور

وز شاخ بید، پار مراد را بشد مجیب<sup>۱۳</sup>

«عندلیب و کرکی» تمثیل استغراب و تپان است در جمله تمثیلی:  
«فلان پسید مابین الکرکی و عندلیب» یعنی فلان شخص مابین عندلیب  
و کرکی را در صید تشخیص نمی دهد. و کرکی (بفتح اول و سکون را) یا  
کرک پرند است بزرگ با گردن دراز و پاهای بلند و دمسی کوتاه و  
جمله ای کیگوش است، شبیه لک لک که گاه در آب فرو می رود و به صید  
ماهی می پردازد<sup>۱۴</sup> و کرک (بفتح کاف و را) پرند است کوچک که در  
کشتزارها و بیشتر در پای بوته های گندم لانه می کلارد و به آن بدبشه و  
بترکی بلدرچین می گویند.

و «عندلیب هنره» استعاره مکنیه است، در شان هنرمندی با شهرت  
و «عندلیب» که به اتفاق «ستی زوین» پسر آلتون تاش خوروم شاه که هر  
دو از ندما و خاصان مسعود غزنوی بوده اند. و بهیچ ازیشان یاد کرده  
است:

«... و کوشک را چنان بیاراسته بودند که ستی زوین و عندلیب مرا  
حکایت کردند به هیچ روزگار، امیر (مسعود) آن تکلف نرموده بود»  
و جمله «مصراع گونه» و «عندلیب هنر بیانگ آمده»<sup>۱۵</sup> در کتاب او یعنی  
عندلیب هنرمند شروع به خواندن کرده، جمله ایست بروزن فاعلات  
مفاعیلن فاع، ن. دربر خلیف مقصور اصلم؛ به احتمال این عندلیب  
همان «بوینگر زبایی» است که فرخی سیستانی از او به «عندلیب نواه»  
یعنی دارای نوای عندلیب یاد کرده است که شعر و ترانه خوش گفشی<sup>۱۶</sup>  
و شغفی و تدیم امیر محمد برادر سلطان مسعود بن محمود غزنوی نیز



بوده است و ساز زباب را استاده می نواخته و با دیگر یاران خود که  
بیشتر یا همگی از قبیله و اقوام او بوده اند، در مجلس امیر محمد منکور  
می نشستند چنانکه فرخی در مدح آن امیر و خطاب به او گفته است:

بوینگر عندلیب نوا را بخوان

گو قوم خویش را بیار

دو هویگی جدا غزلی نویشتو

شاعره شادمانی زنی شاد عوار

دیوان فرخی / ۱۴۹۸

و «عندلیب باغ جهان» وصفی است که افضل الدین بدیل خاقانی  
شروانی، در شان خود گفته است:

منکه خاقانیم باغ جهان

عندلیبم ولیک نوحه کرم (نعت نامه)

و نیز حافظ در مدح و دعای ممدوح خود، به مباحث، خود را «بلبل  
باغ جهان» شمرده است:

ای گلبن جوان، پردواست بخور، که من

در سایه تو، بلبل باغ جهان شدم

غزل / ۳۲۱ ۱۷

اما «عندلیب فصاحت» استعاره مکنیه دیگری است مانند «عندلیب  
هسته دربار» بوینگر رباعی که شرح آن گذشت، از قول حافظ در  
شان مشرف الدین مصلح بن عبدالله، هموطن بزرگ خود، سعدی، ته در  
معارضه، بلکه بگونه ای ستایش از او:

چو عنادلیب، فصاحت فروشد، ای حافظ  
نو قدر او بسخن گفتن دری بشکن  
چه خود سعدی می گوید:

چو عنادلیب، چه فریادها که می دارم  
نو از غرور جوانی همیشه در خوابی  
و «رباب سخن گفتن دری خویش گفته است:

۱- قلم است این به دست سعدی در  
پاهزار آستین کز دری؟

۲- هزار بلیل دستان سرای عاشق را  
بیاید از تو سخن گفتن دری دانست

و «عنادلیب فصاحت» همان «بلیل خوشگویی» است که سعدی در بارگشت به شیراز و انتساب خود به اثابک، ابوبکر بن سعد بن زنگی، پادشاه فارس (۵۹۹-۶۲۳) با تخلص «سعدی» در صفت خود آورده است.

حاکم شیراز همیشه گل خوشبوی دهد

لاجرم بلیل خوشگویی به شیراز آمد  
و در دو جای دیگر نیز باین صفت از خود یاد کرده است:

۱- ای گل خوشبوی من یادکنی بعد ازین

سعدی بسپچاره بود بلیل خوشگویی تو  
۲- ای گل خوشبوی اگر صد قرن باز آید بهار

مثل من دیگر نبینی بلیلی خوشگویی را  
و از تخلص ها، تنی چند را می شناسیم که با نام های «فاخته» و «بلیل» و «عنادلیب» که هر سه به یک معنی است، تخلص گردانده، یکی زین الدین علی کاشی است، در قرن هشتم، مداح آکابر قزوین و کتاب «نصایح الأولاد» را به مدح امین الدین نصرالله، برادر حمدالله مستوفی، تصنیف کرده، تخلص «فاخته» داشته است.<sup>۱۹</sup>  
و دیگر «بلیل آمل» محمد طالب آملی است. از گویندگان قرن یازدهم، متوفی سال ۱۰۳۶ هجری قمری، و «طالب» هم تخلص داشته و مداح جهانگیر شاه بود و در دعای زندگی می کرده. عتاب به خود گفته است.

طالب، زبان طوطی دهلی نژاد را  
جز در دهان بلیل آمل ندیدم<sup>۲۰</sup>

و «عنادلیب» تخلص محمد حسن خان، ملک الشعراء تانی است. فرزند فتحعلی خان «صبای» کاشانی. معاصر با ناصرالدین شاه قاجار و ادامه دهنده نهضت ادبی صبا به اتفاق محمود خان پسر خود و دیگر سخنوران دوره قاجار، چون قائمی و وصال و ادیب الممالک فراهانی و ادیب پیشاوری.

متناسب می بینم درختم مقال، بیگ بیت از نظیری نیشابوری به یاد او  
بسنده کنم:

تاثیر عشق بین که پس از مرگ عنادلیب

اوراق گسل بسوزد و بر روی کفن شود

#### پانوشته:

- ۱- پیشاهنگان شعر فارسی از دکتر دبیر سیاهی.
- ۲- دیوان منوچهری تصحیح دبیر سیاهی.
- ۳- ARISTOTELIANOS آریستو تلس (۲۲۵-۳۸۵) قبل از میلاد شاعر و کمبدین و موسیقی دان یونان.
- ۴- لغت نامه.
- ۵- آنتدراج و سهی الارب والتراب المواره و لغت نامه.
- ۷- فرهنگ ده هزار واژه از دیوان حافظ به اهتمام نویسنده این مقاله
- ۸- عواجم ابوالعباس خزرجی (در تعلیقات دیوان منوچهری از دکتر دبیر سیاهی توضیحی درباره اویسی زین نامه).
- ۹- دیوان ملک الشعراء انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- اثر آهنگها و همچنین باغ شهریار از آهنگهاست.
- ۱۱- زین، مراد ف زان تاری با رنگ از تارهایی که ضد هم باشد، سیم اول خود و برعکس و سنا، لدنی است از موسیقی و سیم سوم از خود و برعکس.
- ۱۲- لغت نامه.
- ۱۳- پیشاهنگان شعر فارسی.
- ۱۴- انلساس اللافه زرخیزی.
- ۱۵- تاریخ بیاهی صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶ تصحیح دکتر بیاهی.
- ۱۶- به اهتمام دبیر سیاهی.
- ۱۷- دیوان حافظ، به اهتمام قزوینی و دکتر غنی.
- ۱۸- لغت نامه.
- ۱۹- تاریخ گردیده به اهتمام دکتر حمدالحسین نوایی.
- ۲۰- تذکره «مطبخانه» به اهتمام «احمد گلچین» صفحه ۵۵۲.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

علوم انسانی